

بحث در تحقق وجود ذهنی در نفس و کیفیت خلاقیت نفس (۲)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث راجع به تحقق وجود ذهنی در نفس و کیفیت خلاقیت نفس، وجودی را به ازاء وجود خارجی بود. راجع به مسئله خلق نفس و اصدار نفس وجود مجرد را به وزان و به موازات با مجرد خود، خب طبعاً این بحث مطرح است و از این نقطه نظر که خود نفس یک وجود مجردی است اشکالی لازم نمی آید زیرا طبعاً وجود مجرد اقتضاء خلق مجرد را می کند. این مسئله در اینجا مطرح است لذا وقتی که نفس مجرد هست اگر قرار باشد خلقی داشته باشد و جنبه فاعلی و علی نسبت به تصور حقایق و علمیت اشیاء داشته باشد بنابراین خلق او هم مجرد خواهد بود و صفات مادی را در اینجا ندارد.

کیفیت خلق مادی صورت طبیعی اشیاء در خارج، توسط نفس

صحبت در آنجاست که چطور نفس به واسطه آن

تصور صورت طبیعی اشیاء موجب خلق مادی آنها

در خارج می‌شود؟ این یک مسئله است که مسئله خیلی مهمی است که نفس با وجود اینکه مجرد است چطور آن جنبه فاعلی برای ماده را پیدا می‌کند؟! خب طبیعی است که ما دارای بدن هستیم. نفس و روح ما جنبه تجردی دارد ولی بدن ما جنبه مادی دارد. حالا آن نفس وقتی که بخواهد یک عملی را در خارج انشاء و ایجاد کند طبعاً با مباشرت با بدن این عمل را انشاء می‌کند یعنی این انبعاث اراده در دماغ و بعد به اعصاب و بعد به اعضا و جوارح اقتضاء می‌کند که مثلاً این لیوان را از اینجا بردارم. خب این دست یک جنبه مادی دارد اما نفس در اینجا به واسطه وسائلی اعمال فاعلیت در این اعضا می‌کند و عضو را به سمت حرکت این سوق می‌دهد. اما در اینکه نفس موجب می‌شود یک صورت خارجی جنبه مادی در خارج پیدا بکند این یک مبحثی غیر از این بحث است. این یک مطلب است.

مطلب دوم که در اینجا به نظر می‌رسد این است که چطور یک صورت خارجی از یک امر مادی در نفس تحقق پیدا می‌کند؟! نفس که به هیچ وجه ارتباطی با این صورت ندارد مگر به ارتباط حواس

ظاهر، ارتباط پیدا می‌کند؛ اگر صوت باشد وارد در صماخ می‌شود، اگر شی خارجی باشد به واسطه نظر و به واسطه رؤیت این ارتباط وجود دارد. اگر ملایمت یا خشونت باشد به واسطه لمس این ارتباط برقرار می‌شود. علی‌کلّ حال این صورت مجرده چطور از یک امر مادی وارد نفس می‌شود؟! این هم بحث دقیقی است و باید نسبت به این مسئله پرداخته بشود!

ما اول مطلب را در بحث دوم پی می‌گیریم تا اینکه نتیجه او را منتهی به بحث اول کنیم. ببینید در اصل وجود وقتی که ما قائل به مسئله اشتراک وجود هستیم طبعاً اشتراک وجود بر ما الزام می‌کند یک حقیقت واحده‌ای را به عنوان لابشرط مقسمی که این لابشرط مقسمی در همه طبایع نوعیه، چه طبایع مادی یا طبایع مجرده، جاری باشد. مقصود از لابشرط مقسمی طبیعت مهمله نیست بلکه طبیعت مجرده است؛ چون در طبیعت مهمله بحث راجع به اخذ طبیعتی در عالم اعتبار و در عالم ذهن است، نه در عالم خارج، یعنی آن طبیعت، طبیعت مهمله

است.

تحقق طبیعت نوعیه در ضمن فردی از افراد

فرض کنید انسان از افراد متفاوت و مختلفة الحقائق یا مختلفة الأصناف یک معنای واحد و مشترک را انتزاع می‌کند که آن معنای واحد و مشترک خودش فی حدّ نفسه نمی‌تواند وجود خارجی پیدا بکند. وقتی که شما از افراد مختلفِ انسان، یک انسان را انتزاع کنید آن انسان به عنوان طبیعت مهمله که همین حیوان ناطق باشد، این حیوان ناطق در اینجا نمی‌تواند تحقق پیدا کند مگر در ضمن زید یا عمرو و بکر! اما خود حیوان ناطق را که یک طبیعت مهمله است در خارج بدون زید، عمرو، بکر، خالد و بدون یک فردی که متشخص به یک وجود خارجی است بخواهید بیاورید امکان ندارد و باید در ضمن افراد تحقق پیدا کند لذا می‌گویند که تحقق طبیعت نوعیه در ضمن فردی از افراد است.

در باب لا بشرط مقسمی ما برای خود آن فرد یک تعین قائل هستیم منتها آن تعین در ضمن فردی از افراد متحقق می‌شود یعنی مثلاً «ضَرْب» یعنی زدن و

این زدن خودش یک وجود خارجی دارد؛ دست را بالا می‌برد و در گوش یکی می‌زند و این وجود خارجی می‌شود. از این ضرب، یک تعلقی نسبت به فاعل پیدا می‌شود اسم آن که دست را بالا برده ضارب می‌شود. یک تعلقی نسبت به آن بیچاره بخت‌برگشته کتک‌خورده پیدا می‌شود، اسم او مضروب می‌شود. یک تعلقی نسبت به آن آلت ضرب پیدا می‌شود، صوت باشد یا غیر او، اسم او مَضْرَب یا مِضْرَاب می‌شود. یک تعلقی هم نسبت به مکان باشد و یک تعلقی هم نسبت به زمان و هَلَمْ جَرَّاً. در تمام این احوال خود ضرب که مصدر است در خارج تحقق دارد.

معنای صوت

یا مثل صوت؛ صوت عبارت از آن صدایی است که از دهان خارج می‌شود و به یکی از اشکال ثلاثه اسم و فعل و حرف در می‌آید. حالا خود صوت فی حدّ نفسه کیفیت ترکیبیه او را می‌فهمیم مثلاً وقتی که من می‌گویم: زید، همین که «ز» از دهان من خارج شد شما سرتان را برمی‌گردانید ببینید من چه می‌خواهم بگویم. این صدا خودش آن تحقق مصدر

در خارج است. این را لابشرط مقسمی می‌گویند. پس لابشرط مقسمی تحقق خارجی دارد. بعضی‌ها این لابشرط مقسمی را با طبیعت مهمله اشتباه گرفته‌اند. در اصول خیلی این مسائل به چشم می‌خورد. اتفاقاً مرحوم کمپانی هم در اینجا با نائینی و اینها در این باب، مباحثات و تقریرات خیلی جالب و سودمندی هم در فرق بین طبیعت مهمله و لابشرط مقسمی در اینجا دارد.

علی‌کلّ حال این وجودی که در مابه‌الاشتراک و مشترک بین همه‌ی اشیاء هست، نه به‌عنوان یک طبیعت مهمله هست که ما از وجودات متعینه خارجی، از وجود زید، عمرو، بکر، فرش، جدار، شجر، سماء، - برویم بالاتر - از وجود مبدعات، ملائکه، صور مجرده، صور، معانی، انوار و عقول یک مابه‌الاشتراکی به‌عنوان طبیعت مهمله انتزاع کنیم که خود آن در خارج وجودی ندارد و وجود او با وجود افرادش هست.

معنای طبیعت مهمله

منظور از «وجود» در کلام اصالة الماهوی و اصالة الوجودی

روی این حساب ما قائل به اصالة الماهیه خواهیم

شد. یعنی قائلین به اصالة الماهیه می‌گویند: آن ماهیت در عالم تقرّر خودش وقتی که جعل به او متعلق می‌شود، تازه از آن ماهیت انتزاع وجود می‌شود. آنها هم قائل به اشتراک وجود هستند اما وجودی که آنها می‌گویند، وجود در عالم اعتبار است، نه در عالم تعین و تکوّن خارجی. آنها می‌گویند: وقتی که ماهیت در خارج نمود پیدا کرد ما می‌گوییم که حالا هست. اول ماهیت ظهور پیدا می‌کند بعد ما هست را از او انتزاع می‌کنیم. هست را از او هم انتزاع می‌کنیم، از او هم انتزاع کردیم، یک وجود اعتباری مجازی و وجود غیر واقعی ما در اینجا اثبات می‌کنیم. اصل را به ماهیت می‌دهیم و اعتبار و مجاز را به وجود می‌دهیم. این طبیعت مهمله می‌شود.

اما قول به اصالت وجود و به اشتراک وجود - اشتراکِ مترتب بر اصالت وجود - این است که آنچه که در خارج تحقق دارد اولاًبلاول وجود است؛ اولاًبلاول هستی است. پس او چیست که هستی است؟! آن چیزی که اولاًبلاول هست چیست؟

آنچه که شما دارید در خارج می‌بینید، ماهیات را دارید می‌بینید؛ این آقا با یک قیافه اینجا نشسته است و آن آقا با یک قیافه دیگر اینجا نشسته است. او یک قیافه دارد و ما یک قیافه داریم و فرش یک قیافه دارد. آنچه را که ما با او سروکار داریم همه ماهیات است. پس آنچه را که ما الآن داریم مشاهده می‌کنیم اختلافات را داریم می‌بینیم. چه چیزی در اینجا مخفی شده که از چشم ما مخفی است و به او وجود می‌گوییم؟! قائلین به اصالت وجود، - حالا چرا اسم آن را قائلین بگذاریم؟! اصلاً می‌گوییم: اصالت الوجود - اصالت وجود چه به ما می‌گوید؟! چه در خارج در دست ما می‌دهد؟! آنچه را که داریم می‌بینیم همه اختلافات است؛ زید با گربه فرق می‌کند، گربه با الاغ فرق می‌کند. الاغ با فیل فرق می‌کند. فیل با شجر فرق می‌کند. شجر با مدر فرق می‌کند. آن با ماه فرق می‌کند. از اینها بگذریم، مادیات با مجردات، آنها با عوالم غیب و آنها با مبدعات همه متفاوت هستند. برفرض که در مادیات ما قائل به اشتراک باشیم، بین مجرد و ماده که دیگر مابه‌الاشتراک وجود ندارد! درحالی که به اصالت

وجود هم به قائل هستیم.

وجود، اصل در اشیاء

پس اصل در اشیاء وجود است این اصل بودن
وجود در اشیاء چه چیزی است که ما به او نگاه
کنیم؟! چه چیزی است که ما به او نگاه کنیم و به او
اشاره کنیم؟! به این که اشاره می‌کنیم فنجان است،
وجود نیست! به این که اشاره می‌کنیم ماء است، ماء
که وجود نیست در حالی که شما می‌گویید: اصل در
همه چیز وجود است در حالی که اصل در همه چیز
ماء نیست. شما می‌گویید: اصل در همه چیز وجود
است در حالی که ما انسانیت داریم، طبیعت انسانیت
داریم، جسم داریم، شعر داریم، وبر داریم، رأس
داریم، رجل داریم، دست داریم، لحم داریم، عظم
داریم، درخت چوب دارد و ماهیت و طبیعتش
طبیعت به اصطلاح چیز است. آن اصالت وجود تا
اینجا چه چیزی را به ما فهمانده که ما می‌گوییم:
اصل، وجود است؟!!

شما وقتی که به شمع نگاه می‌کنید، خب می‌بینید
ماهیت شمع و اصل در شمع پارافین است این اصل
که پارافین است گاهی اوقات پارافین مایع است،

گاهی اوقات پارافین جامد است، در درجه حرارت‌های مختلف با ترکیبات مختلف به صورتی درمی‌آید، پارافین هرچه رقیق‌تر باشد و دقیق‌تر باشد لطافتش بیشتر است، ثقلش کمتر است، دودش کمتر است. اینها را شما فرض کنید به عنوان اصل در اینجا قرار می‌دهید و بعد نگاه می‌کنید می‌بینید یک چیزی در مقابل شما هست این مقدار و روی سرش یک فتیله هست. روشنش می‌کنید، نگاه می‌کنید می‌گویید: آقا این چیست؟! شمع است. می‌گویید که اصل این چیست؟ این را از چه درست کرده‌اند؟ ماده‌اش چیست؟ متریالش چیست؟ از چه چیزی درست شد؟ اصل این از پارافین است. پارافین را از چه می‌گیرند؟ از نفت می‌گیرند. یکی از مستحصلات نفت پارافین است. می‌گویید که پس ما فهمیدیم که اصل این شمع از پارافین است و پارافین هم اصلش از نفت است بنابراین این اصلش از نفت است. دودوتا چهارتا، مشخص شد. نفت چیست؟ نفت همین است که در زیر زمین هست و درمی‌آورند. همین که به واسطه فسیل شدن موجودات و اشیاء تبدیل به نفت شدند. این برای ما

مشخص می‌شود. حالا که این نفت درمی‌آید می‌بینیم که صور متعدده‌ای دارد؛ یکی بنزین است، یکی گازوئیل است، یکی پی‌وی‌سی است. یکی وازلین است، یکی پارافین است و... هشتاد نوع یا ۱۸۰ نوع محصولات از این نفت استحصال می‌کنند. خب این نفت هم کیفیتش مشخص، صورت خارجی‌اش هم برای ما مشخص است. می‌گوییم که اصل در اینها به‌عنوان لایشرط مقسمی نفت است، بعد نفت را به صورت‌های متعدد درمی‌آورند که یک قسمش بنزین می‌شود، یک قسمش هم نفت می‌شود، یک قسمش هم پارافین می‌شود که از آن شمع درست می‌کنند.

حالا ما قائلین به اصالت وجود به چه [چیزی] مانند این قائل هستیم؟ آن لایشرط مقسمی می‌شود. اینکه می‌گویند: وجود اصل است، شما نشان بده! خب نفت را نشان می‌دهند و می‌گویند: نگاه کن، این نفت است و لیتری این‌قدر است، بشکه‌ای هم این‌قدر است. در زمان سابق بشکه‌ای ۳۶ دلار بود حالا ده دلار شده است. نگاه کنید قشنگ! نفت هم

برای شما از زمین استخراج کردیم و به از ما بهتران دادیم و حالا حراجش می‌کنیم! می‌گوییم: بسیار خوب. إن شاء الله امام زمان می‌آید و دیگر احتیاج به نفت پیدا نمی‌کنیم!! از منابع دیگر مثل خورشید و فلان و این حرف‌ها [استفاده می‌کنیم]! بالأخره امام زمان یک کاری می‌کند دیگر! این طوری که الآن نفت مملکت و سایر جاهای دیگر دارد به تاراج می‌رود خیال می‌کنم اگر امام زمان بیاید باید هیزم با خودش بیاورد روشن کند چون دیگر وازلین و پارافینی نمی‌ماند تا بخواهد شمع و پترول و این چیزها بیاورد! عرض کنم حضورتان که منابع و اینها طور دیگری فراهم خواهد شد!

می‌گویند که در آن زمان خیلی هوا خوب می‌شود، میوه‌ها خیلی خوب می‌شود، درخت‌ها خوب می‌شوند، طبعاً لابد دیگر ماشین‌ها همه با باتری می‌شود و دیگر گازوئیل و دود و اینها ندارد. بله؟! بالأخره حضرت یک کاری می‌کند! این طوری که معجزه نمی‌کند بلکه او روش بهتر زندگی کردن و قوانینی که بتواند محیط را در وضعیت سالم قرار دهد می‌آورد. امام زمان معجزه نمی‌کند یک دفعه

نفت را تبدیل به بخار کند. نه، این کار را نمی‌کند. یا مثلاً نفت یک دفعه تبدیل به اکسیژن بشود. نه، از آن قوانین طبیعی و قوانین فیزیکی به‌نحو احسن که فرمولش را هم خودش می‌داند و کسی دیگر نمی‌داند، آن را می‌آورد در اختیار بشر قرار می‌دهد تا اینکه بشر بتواند استفاده کند.

در یک روایت داریم اگر شب یک هسته‌ای را در زمین بکارند، صبح بلند شوند میوه هم می‌دهد! مثل اینکه اینها در همدان هست‌ها؟! نه، یک هم‌چنین چیزهایی هست! حالا نمی‌دانم با این وسایل امروزی و اینها قضیه به چه شکلی هست و علی‌کلّ حال یک هم‌چنین مسائلی هست دیگر تا ببینیم [چه می‌شود]! آنچه مسلم است این است که حضرت علم آن عصر را ۲۴ برابر بالا می‌برد. ببینید چه می‌شود! در زمان ظهور حضرت علم بشر به هر سطحی که برسد، حضرت ۲۴ برابر این را بالاتر می‌برد. اصلاً دیگر قابل تصور نیست. الآن یک مسائلی مطرح می‌شود که برای انسان ادراکش مشکل است واقعاً دارد به کجا می‌رسد تکنیک و تکنولوژی به چه مراحل دارد

می‌رسد، مسائل خیلی پیچیده‌ای دارد از هر حیث به وجود می‌آید. حالا شما تصور این را بخواهید بکنید که این بخواهد دو برابر بشود، ببینید چه خواهد شد! این تکنولوژی امروز بشود دو برابر بعد بشود سه برابر، اصلاً دیگر قابل برای تصور نیست!

عدم ترکیب در وجود

علی‌کلّ حال این مسئله اصالت وجود طبعاً ما را به این نکته می‌رساند که اگر قرار باشد که وجود اصل باشد که هست و وجود به عنوان لابشرط مقسمی خودش تحقق خارجی داشته باشد و ثانی - از متفرعات بر این اصل یک اصل دیگر هم داریم - برای وجود معنا نداشته باشد متفرع بر این مسئله موجود دارای ماهیتی نباشد، چون اگر وجود ماهیت داشته باشد لازمه‌اش ترکیب در وجود است و ترکیب در وجود اقتضاء می‌کند که جنس و فصل برای او تحقق پیدا کند درحالی که وجود مافوق اینهاست، علاوه بر این لازمه‌اش نقل کلام در آن مرکب است و احتیاج و امثال ذلک.

لزوم اشتراک در وجود

اگر قرار باشد خود وجود ثانی نداشته باشد و یک

ماهیت بیشتر نداشته باشد و خود او اصل باشد و مابه‌الاشتراک - تمام اینها از متفرعات و مسائلی است که متزع از این اصل کلی است - در وجود نسبت به همهٔ مسائل طبعاً باید باشد چرا باید مسئلهٔ اشتراک در وجود باشد؟! چون فرض این است که وجود اصل است. اگر وجود اصل است شما هر چیزی را که تصور می‌کنید، باید قبل از او بگویید که وجود در آنجا اصل است. وقتی که اصل شد پس مشترک می‌شود. وجود در این اصل است، در آن اصل است، در دیگری هم اصل است.

مسئلهٔ اشتراک در وجود یکی از مسائل متفرعه بر قضیهٔ اصالت وجود

پس مسئلهٔ اشتراک در وجود یکی از مسائل متفرعه بر قضیهٔ اصالت وجود است. اگر قرار باشد که این‌طور باشد بنابراین ما به این نتیجه می‌رسیم که آنچه که در خارج هست غیر از وجود چیزی نیست و ما ماهیتی اصلاً در خارج نداریم. اصلاً ما در خارج ماهیتی نداریم. چرا؟ یک وقتی شما می‌گویید که ماهیت ...، توجه کنید! اینجا همان جایی است که بسیاری دچار اشتباه در اینجا شده‌اند. می‌گویند: وجود آمده به ماهیت تعلق گرفته است، ماهیت در

واقع عدم است. اگر ماهیت عدم است، بنابراین شما چرا نسبت به ماهیات احکام متفاوت قائل هستید؟! اگر هرچه هست وجود است وقتی که وجود اصل باشد که دیگر نمی‌تواند در خود وجود اختلاف باشد! التفات کردید؟! آن اختلافی که در وجود هست آیا باعث می‌شود که وجود نسخه‌اش با نسخه این وجود فرق کند؟! اگر این نسخه وجود با آن نسخه از وجود فرق می‌کند بنابراین این مابه‌الاختلافش داخل در اوست یا خارج از اوست؟! اگر خارج از او باشد که باز اشکال پیش می‌آید، اگر داخل در او باشد باز با مسئله اشتراک در وجود مخالفت در اینجا می‌شود.

بیان مثال برای مسئله اشتراک در وجود

بارها شده من این مثال را در اینجا برای تقریر مسئله ذکر کرده‌ام منتها این مسئله یک فرق در اینجا دارد که آن فرق با مانحن‌فیه مسئله را متفاوت کرده است. اگر در نظرتان باشد در مسئله اشتراک در وجود من مثال به صوت زده‌ام. مثال‌های متعددی هست مثل مثال دست و صوت و امثال ذلک؛ این دست را شما مشاهده کنید این دست عبارت از لحم،

عظم، بشره، مو و از این چیزها است. این دست را به عنوان لابشرط مقسمی لحاظ می‌کنیم. یک وقتی این دست که لابشرط مقسمی است، می‌گوییم که دست فلانی از چه تشکیل شده؟ می‌گوییم که از لحم است و عظم، شعر، بشره و اینها. این لابشرط مقسمی برای ما می‌شود؛ این کل این دست؛ یعنی همین که به آن دست می‌زنیم. حالا من این را به این کیفیت [بسته] نگه می‌دارم، این می‌شود: ید! حالا بازش می‌کنم، این می‌شود: ید! بین انامل توسعه ایجاد می‌کنم، این می‌شود: ید! بعد این را جمع می‌کنم، این می‌شود: ید! به اشکال مختلف درمی‌آورم، می‌شود: ید! درحالی که هیچ کدام از اینها از آن اصل و حقیقت خودش تخلف نکرده است یعنی با حفظ آن اصل شما می‌بینید این صور مختلفه برای این دست به چشم می‌خورد.

یا اینکه صوت هم همین‌طور است و فرق نمی‌کند. آن که منظور من بود که از نظر مثال، **مِنْ** **وَجْهِ مَقَرَّبٍ و مِنْ وَجْهِ مَبْعَدٍ** این است که اینجا برای اختلاف در مراتب ما نیاز به فاعل داریم؛ یعنی دست

در عین اینکه حقیقت واحد است اما چه کسی این دست را جمع کرد؟ فاعل جمع کرد، خودش که جمع نشد! بعد چه کسی این دست را باز می‌کند؟ باز فاعل یعنی ارادهٔ مرید می‌آید این را باز می‌کند. چه کسی این را این‌طور کرد؟ تمام این موارد به واسطهٔ فاعل انجام می‌شود. حالا صحبت ما این است که در وجود، فاعل کیست؟ خود وجود است! از اینجا تفاوت بین مسئله است.

عدمی نبودنِ ماهیت

بنابراین از یک نقطه نظر خود وجود اصل است و بنا بر قاعدهٔ اصالة الوجود وجود اصل در همهٔ اشیاء است؛ اصل در هر چیزی می‌شود: وجود! از آن طرف ما غیر از وجود در خارج نمی‌توانیم ببینیم، چون اگر غیر از وجود در خارج ببینیم ولو اینکه این ماهیات باشد، خود این ماهیات چه هستند؟! آیا خود این ماهیات هستند یا نیستند؟! بالآخره هستند یا نیستند! اگر نیستند چرا شما قائل به تفرقه هستید؟! اینهایی که می‌گویند: ماهیت امر عدمی است و عدم هوا است، خیلی اشتباه فرمودند! یک وقتی منظور شما از عدم عبارت از عدم تحقق خارجی است، خب این

ماهیات در خارج محقق هستند؛ شما به جای اینکه آب بخورید بیایید این کاغذ را گاز بزنید! چرا این را نمی‌خورید و آب را می‌خورید؟! چون آب خوردنی است و این کاغذ و لیوان که دیگر خوردنی نیستند بلکه آب را در این لیوان می‌ریزند! اگر قرار باشد بر اینکه ماهیت امر عدمی باشد پس چرا شما درباره ماهیات قائل به افتراق هستید؟! چرا قائل به احکام متفاوت هستید؟! چرا به جای شکر قره قروت در چایی نمی‌ریزید؟! خب این یک امر عدمی است دیگر! **لا فرق بین الأعدام!** خب به جای آن، این را بخورید! شما نسبت به طعم‌ها عکس‌العمل نشان می‌دهید! نسبت به اختلاف در کیفیات عکس‌العمل نشان می‌دهید! آیا این احکام مختلفی که شما بر ماهیات بار کردید به خاطر عدمی بودن آنهاست؟! عدم زید که با عدم عمرو فرق نمی‌کند. الآن شما در اینجا هستید، یکی از این اطاق بیرون برود می‌گوییم که فلان آقا در این اطاق نیست. بعد نفر دوم برود می‌گوییم که این نیست با آن نیست فرق می‌کند؛ این یک کیلو وزن دارد، آن نیم کیلو وزن دارد؛ نیست،

نیست است دیگر، بین عدم مطلق و بین عدم مقید هیچ فرقی نیست الا در تقید؛ **مقید جزء و قید خارجی!** منظور عدم است نه اینکه منظور قید به آن عدم بودن است.

بنابراین وقتی که شما قائل باشید به اینکه ماهیات یک امر عدمی هستند، چطور آن وقت در آنجا می گویند که این، این نوع خصوصیت را دارد و آن، این خصوصیت را دارد؟! به عدم که دیگر نمی شود حکم کنید! بنابراین این ماهیت هست! نگویند که ماهیت نیست. اگر می گویند که ماهیت هست، بنابراین وجود با اصالة الوجود چطور جور درمی آید؟! پس دو هست در خارج می شود؛ یک هست مثل هست یزدان و یکی هم هست اهرمن! قائل به ثنویت شدید! اگر قرار است ما اصالت را به وجود بدهیم، بنابراین چطور می گویند: ماهیت در خارج هست؟! ما تا اینجا قبول کردیم که ماهیت باید در خارج باشد. اگر ماهیت در خارج باشد که می گویند: **الماهية أمرٌ عدمی و العدم لا يعتنى به،** بنابراین احکام مختلفه ای که مترتب بر ماهیت است کنار می رود!

اگر قرار بر این باشد که همهٔ افعال همه یکی باشد، چرا نسبت به یکی وجوب تعلق می‌گیرد و نسبت به یکی حرمت یا مثلاً کراهت؟! چرا با یک صیغه خواندن یکی می‌شود مستحب و با صیغه نخواندن همان عمل حرام می‌شود؟! چرا مسئله این قدر تفاوت دارد؟! این که دیگر اعتباریاتش است حالا چه برسد به آنهایی که دیگر واقعیات خارجی دارند. اگر صیغه را نخواندید عمل حرام می‌شود و صیغه را بخوانید عمل مستحب می‌شود. چهار ماه یک دفعه هم واجب می‌شود! البته نه همه، یک مقداری مسئله را بدانید اسراف نکنید!!

منظور از احکام مختلفه مترتب بر ماهیات مختلفه

اینکه الآن ماهیات مختلفه احکام مختلفی دارند یعنی چه؟! یعنی **ذات الآثار فی الخارج**؛ آثار خارجی اینها مختلف است. اگر این اثر خارجی فقط برای وجود بود، شما گفتید که وجود یکی است، وجود که لا بشرط مقسمی است و لا بشرط مقسمی که فرق نمی‌کند! صوتی که از دهان بیرون می‌آید یکی است و این شما هستید که به آن صوت نقش می‌دهید. فرض کنید شخصی را پیدا کنید که همیشه

بگوید: اُ اُ اُ اُ، نه اَ بگوید و نه اِ بگوید بلکه همیشه
بگوید: اُ. شما چه می فهمید که این چه می خواهد و
چه می خواهد بگوید و چه کاری دارد؟! چیزی
نمی فهمید. اینکه الآن خدا آمده این «اُ» را به «اَ» یا به
«اِ»، مخارج مختلف و حرکات مختلف [تبدیل] کرده
است برای رفع نیاز است، برای اینکه نیاز ما به وسیله
این صحبت تغییر پیدا کند. حالا اگر این اصل
الوجودِ صوتی ما به یک نحو درآید آیا در آن صورت
احکام مختلفی مترتب می شود؟! بله، مگر اینکه
بگویید مقطعی باشد. خب باز هم مقطع خودش
[همین طور است]. اُ یک معنا دارد. اُ یک معنای
دیگر، اُ اُ اُ ...

یکی از این قوم و خویش های ما بود در همان
زمان سابق برای خودش یک چیزی درست کرده
بود. هرجا می رفت سه تا زنگ می زد. دیگر همه
می فهمیدند که آقای فلان آمد! این دکور بود! دوتا
تک زنگ می زد و یک زنگ ممتد! خب در اینجا
زنگ همان است متنها با مقطع کردنش این در اینجا
یک معنای دیگری را که اظهار شخصیت است
می رساند.

حالا صحبت این است که این ماهیات مختلفه بنا بر این باید وجود خارجی داشته باشند و وقتی که وجود دارند با مسئله اصالت وجود چطور ما این را وفق بدهیم؟! از اینجا به این نکته می‌رسیم که ماهیت خارجی با وجود خارجی منافات ندارد. هردو یکی است یعنی اینکه می‌گوییم: اصل وجود است یعنی آنچه که در خارج هست، آن وجود است. حالا آنچه که در خارج هست چیست که وجود است؟ هرچه می‌خواهد باشد؛ می‌خواهد آب باشد وجود است، می‌خواهد پلاستیک باشد وجود است، نان باشد وجود است، سما باشد وجود است، مبدعات باشد وجود است، همه چیز وجود است! پس این اختلافات از کجا آمد؟! این اختلافات، تصرفات در خود وجود است. متنها ما در خارج هستیم که می‌آییم، فاعل است که می‌آید یک اصل را با حفظ اصالت و با حفظ بقای آن اصل به متفرعات مختلفه در خارج تبدیل می‌کند مثلاً پارافین را می‌گیرد یک قسمش را در شیشه می‌کند در داروخانه می‌فروشد. یک قسمش را تبدیل به شمع می‌کند. یک قسمش را

رقیق می کند. یک قسمش را در سایر موارد مکانیکی و اینها به کار می برد. هرکدام از آنها را این فاعل می آید درست می کند.

بعضی ها هم این پارافین را به شمال می برند و به جای روغن زیتون در شیشه می کنند و به خلق الله می فروشند! این دیگر کار فاعل است! فاعل خودش می آید هر کاری بخواهد انجام می دهد! به خاطر اینکه راحت تر پایین برود!! حالا ما وارد آن مسائل حساس و اینها نمی شویم و فعلاً بحث ما در مسائل فلسفی است. بنابراین کار شما هم مشخص شد. در مسئله وجود از این مسائل مختلف، ما به اینجا رسیدیم تا بعد إن شاء الله راجع به بحث اتحاد بین ماده و مجرد صحبت کنیم.

مسئله اول مسئله اصالة الوجود در خارج است، و مترتب به این قضیه اشتراک در وجود است و مترتب به این مسئله این است که ثانی وجود برای او نیست. مسئله دیگر که می گویند: ماهیت در خارج معدوم است، این معنای عدمی را همان طور که عرض کردیم اگر به معنای عدم ترتب اثر بگیریم که خب می بینیم خلاف است! مگر اینکه عدمی را که

آقایان معتقد هستند به معنای این بگوییم که همانی که ثانی برای وجود نیست، ماهیت در تحت همین اصل است؛ یعنی آنچه هست وجود است و این اختلاف، خودش فی حدّ نفسه قوام ندارد! این درست است و همین طور است. فرض کنید که اگر الآن این انگشتان من بخواهد باز باشد باید دست باشد تا اینکه این انگشتان باز باشد. بدون دست طبعاً انگشتی هم باز نخواهد بود. اگر بخواهد این انگشتان من به صورت مشت دربیاید، باید دستی باشد تا اینکه این به صورت مشت دربیاید و الاً بدون او هم اصلاً این معنا نخواهد داشت. به این معنا اشکالی ندارد.

بنابراین ماهیت در خارج موجود است و با توجه به اصالة الوجود ما به این نتیجه می‌رسیم که یک امر در خارج بیشتر نیست و آن عبارت از وجود است. بنابراین تمام این اختلافات، همه اینها وجود است و با حفظ وجود بودن آن اختلافات، باز یک اشتراک در وجود در اینجا داریم. حالا ما بنشینیم راجع به این قضیه فکر کنیم که چطور می‌شود که با وجود اختلافات، یک وجود در اینجا می‌تواند در همه اینها

ساری و جاری باشد.

تلمیذ: کسانی هم که قائل به اشتراک در وجود هستند و می‌گویند که ماهیت نیست، منظورشان این است که ماهیت بما هو هو نیست یعنی این‌طور نیست که ماهیت اصلاً نباشد.

استاد: ببینید مسئله در کیفیت تعبیر است. من

دیده‌ام که بعضی‌ها نظر به ماهیت می‌کنند اصلاً

می‌گویند که ماهیت یک امر اعتباری است و اصلاً

نباید مطرح باشد. به این کیفیت و با توجه به این

مسئله، این حرف و مسئله اینها مورد اشکال واقع

می‌شود. اینکه می‌گویند: ماهیت نیست و یک امر

اعتباری است چرا امر اعتباری است؟! امر واقعی

است. امر اعتباری یعنی آن چیزی که وجود خارجی

نداشته باشد. الآن ما در اینجا چند نفر هستیم؟ ما در

اینجا الآن بیست نفر هستیم. هر کدام از این افراد یک

فرد حقیقی خارجی هستند. این یک مسئله است.

یک مسئله هم متفرع بر این است و آن عنوان گروه

بودن و عنوان جامع بودن و مجموع بودن است. آن

مجموع بودن، می‌گویند: این جمعیت؛ جمعیتی که

در این اطاق هست. جمعیت در کجای این اطاق

هست؟! جمعیتی نداریم. آنچه که ما در خارج داریم

ایشان هستند و شما و من، ما چیزی غیر از تک‌تک

افراد به نام جمعیت نداریم! شما جمعیت را به من

نشان بدهید. آیا جمعیت، ایشان هستند؟! ایشان که آقای... هستند. جمعیتی غیر از تک تک افراد به من نشان بدهید! نداریم.

از کیفیتِ وضع و نشستن و باهم بودن افراد، تک تک حقیقی، ما یک معنایی را انتزاع می‌کنیم و اعتبار می‌کنیم، اسم آن را جمعیت یا مجموعه می‌گذاریم و برای این هم احکام مترتب می‌کنیم. اصلاً برای این مسئله احکام مترتب می‌کنیم حتی به اعتبار و احکامی بر آن مترتب می‌شود مثلاً می‌خواهیم یک دعوتی بکنیم، در آن دعوت اصلاح ذات‌البین است بین چند نفر، یک شامی تهیه می‌کنیم و فرض کنید می‌گوییم که افرادی که [قهر] هستند بیایند. قاعده در اینجا این نیست که تک تک افراد اکرام بشوند. در اینجا نیت و هدف و غایت برای این اکرام این است که این مجموعه در اینجا حاضر بشوند به نحوی که اگر بعضی از آنها پیدا نشوند خلل نسبت به اصل اکرام وارد می‌شود چون غرض از بین می‌رود. غرض باهم بودنشان است و عرف بر این مسئله احکام متفاوتی مترتب می‌کند.

این را اعتباری می‌گویند و اعتباری بودن یعنی وجود حقیقی خارجی ندارد؛ عقل می‌آید بنا بر مصالحی یک معنایی را از تک‌تک افراد حقیقی انتزاع می‌کند و اسم او را یک منبع اعتباری می‌گذارد. آیا ماهیت به این نحو است؟! این که اصلاً وجود خارجی ندارد! یا مثل ریاست؛ ریاست چیست؟ یک نفر می‌رود پشت میز می‌نشیند. یک نفر هم جلوی می‌نشیند. این می‌گوید: بکن یا نکن. ریاست یعنی این. خب ریاست غیر از زید و غیر از این نیست و چیز دیگر نداریم که اسمش را ریاست بگذاریم. آنچه که هست در اینجا نشسته جناب زید است و کسی هم که حرف گوش می‌دهد جناب عمرو است، پس ما چیز دیگر نداریم. این هم امور اعتباری و انتزاعی است یعنی چیزی در خارج مابایزاء ندارد. شما می‌آید به این وجود خارجی می‌دهید و بر طبق آن احکامی را جعل می‌کنید.

آیا اینکه می‌گویند: ماهیت امر اعتباری است منظورشان این است؟! یعنی اصلاً وجود خارجی ندارد؟! این که وجود خارجی دارد و اثر بر آن مترتب است؛ این سفت است. آب نرم است. وجود خارجی

دارد. این پلاستیک است و نمی‌شود خورد. آب را می‌شود خورد. درحالی‌که شما می‌گویید: اصل در هردو وجود است. پس اعتبار نداریم. اینکه ماهیت امر اعتباری است و چون امر اعتباری است امر عدمی است، قضیه این طور نیست! **الماهية أمرٌ خارجيٌّ موجودٌ** متنها صحبت در این است که آیا **موجودٌ بِأَصْلِهِ و مستقلاً و بحیازة؟! یعنی صرف‌نظر از وجود یک وجود استقلالی دارد یا اینکه الماهية أصلها الوجود؟! هرچه هست وجود است! التفات کردید؟!**

تفاوت ماهیات و اعتباریات

تلمیذ: اعتباریات را هم جزء ماهیات حساب می‌کنیم یا نه؟

استاد: ماهیت با اعتباریات اصلاً دوتا است.

برگشت ماهیت به مقولات است و برگشت اعتباریات به منتزعات است.

تلمیذ: مثالی که شما می‌زنید به اعتباریات می‌خورد.

استاد: ما اعتبار نمی‌کنیم! ما بخواهیم یا نخواهیم

این آب است و این هم پلاستیک است. در مورد اعتباریات شما می‌توانید عوضی اعتبار کنید؛ آن آقای که آنجا رئیس هست را می‌آورید اینجا می‌نشانید و این را آنجا می‌برید و می‌نشانید آن وقت

به این می‌گویید: رئیس! خیلی خوب پس می‌توانید
جا را عوض کنید! حالا شما به‌جای این آب
پلاستیک را بخورید! بگویید که من تا حالا آب
می‌خوردم الآن دلم می‌خواهد به‌جای آب این را
بخورم! نمی‌توانید، وجود خارجی دارد!

*تلمیذ: آنهایی که می‌گویند: ماهیت بما هو هو نیست، عارض شدن ماهیت بر وجود
را قبول دارند ولی می‌گویند که باهم فرق دارند.*

استاد: چطور عارض می‌شود؟! بحث تشکیک
یک بحث دیگر است و اصلاً کاری به آن نداریم.
من باب مثال وجودات متواطی در عرضِ هم را فرض
می‌کنیم، اصلاً فرض می‌کنیم این هم وجود متواطی
است دیگر. آن مراتب تشکیک مراتب در تجرد است
که بحثش می‌آید ولی حالا فعلاً در وجودات
متواطی، این که الآن در قبال این هست، چه اختلافی
با این دارد؟! در وجود که هر دو یکی است. فرض
این است که وجود مجرد است و ماده هم که یکی
است و یکی بیشتر نداریم. پس چرا اینها دوتاست و
این را می‌خوریم و آن را نمی‌خوریم؟! اینکه دیگر
اعتباری نیست.

تلمیذ: چون ماهیتش فرق دارد!

استاد: ماهیت از کجا آمد؟! ما که غیر از وجود
چیزی نداریم! اصالة الوجود می‌گوید: ثانی برای

وجود نمی شود فرض کرد، هرچه هست وجود است
اما شما می بینید این دوتا باهم فرق می کنند. چرا؟!
حالا راجع به این قضیه فکر کنید.

اللهم صل على محمد و آل محمد